

مسأله نسبت اسلام با شعر و شاعری در نگاهی به مقدمه تذکره‌های فارسی

سعید رادفر

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

یوسف بینا

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

یکی از مهم‌ترین و شاید جنجالی‌ترین مباحثی که سال‌های متوالی در میان دانشمندان علوم قرآنی و ادبای اسلامی مطرح بوده، بحث درازدامن رابطه اسلام (قرآن و پیامبر) با شعر و شاعری است. این مبحث از قرون نخستین اسلامی یعنی مصادف با زمان نزول وحی تا زمان ما مطرح بوده و نظرات مختلفی درباره آن بیان شده است. بررسی ظاهر آیات قرآن نفی شعر و شاعری را نشان می‌دهد. این مسئله باعث شده است که برخی از مفسران و فقها رأی به حرمت یا کراهت شعر بدهند و صرفاً به جنبه مغایرت و تفاوت این رابطه پردازند و از بررسی جنبه مشابهت غافل شوند و آن را فروگذار کنند. با این وجود، بررسی‌های دقیق‌تر تاریخی صدر اسلام، تفاسیر، روایات و احادیث نبوی امکان بررسی جنبه مشابهت این ارتباط را فراهم می‌آورد. چنان‌که از این بررسی‌ها برمی‌آید، می‌توانیم به رابطه‌ای دیالکتیکی میان متن قرآنی و شعر قائل باشیم. یکی از محمل‌های مهم طرح این بحث، مقدمه تذکره‌های فارسی است. تذکره‌نویسان فارسی، مقدمه را محملی مستعد برای طرح و بررسی رابطه اسلام با شعر و شاعری دیده و قسمتی از آن را به این کار اختصاص داده‌اند. دلایل گوناگونی از جمله مبارزه با تفکرات ضد شعری بعضی از فقها و مفسران، از رونق افتادن شعر و شاعری در دوره‌هایی همچون عصر صفوی و... را می‌توان برای این رویکرد برشمرد. اما شاید مهم‌ترین دلیل، ارتباط مستقیم توجیه دینی شعر - از طریق استفاده از نص قرآن و احادیث و روایات مختلف در باب برخورد پیامبر با شعر و شاعران - و بالارفتن ارزش و مقام اثر تذکره‌نویس باشد.

واژگان کلیدی: تذکره‌پژوهی، مقدمه تذکره، اسلام، شعر و شاعری.

الف) درآمد

دانشمندان مسلمان در طول سالیان متمادی کوشیده‌اند نسبت شرع را با علوم و فنون گوناگون روشن کنند. این مسئله در طول تاریخ به موضوعی بحث‌برانگیز تبدیل شده و دامن شعر و شاعری را نیز گرفته است. «بخشی از فلسفه شاعری در فرهنگ اسلامی، از جمله در فرهنگ ایرانی و شعر فارسی، همین بحث‌ها و داوری‌ها و سنجش‌هاست که درباره ماهیت شعر و نسبت آن با شرع پیش کشیده شده است» (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۴۲). بی‌شک، این بحث‌ها و نزاع‌ها که در پی توجیه دینی ارزش شعر و شاعری پیدا شده است، ریشه در قرآن و حدیث دارد و نیازمند بررسی عمیق‌تر است. دانشمندان مسلمان نیز در دوره‌های مختلف تاریخی، به بررسی رابطه میان قرآن و شعر پرداخته‌اند و این امر موجب

برآمدن تفاسیر و بیان نظرات مختلف شده است. ارائه این گونه این نظرات - که به تعدادی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد - از آغاز اسلام تا دوره کنونی امتداد داشته است.

پیش از هر توضیحی بهتر است این سؤال مطرح شود که چرا رابطه قرآن و شعر تا این اندازه مهم و مورد توجه قرار گرفته است. می‌توان گفت که این توجه ریشه در اعجاز قرآن دارد. عصر نزول قرآن، عصر رونق و رواج شعر و شاعری و برتری شعر بر همه اعمال و هنرها در نزد عرب است. به شعر این دوره لقب «دیوان عرب» (به تعبیر ابن عباس) داده‌اند. ثعالبی در باب رونق شعر این دوره می‌گوید: «و لما كان الشَّعر عمدة الادب و علم العرب الّذی اختصَّت به [عن] سائر الامم و بلسانهم جاء كتاب الله المنزل على النّبی منهم المرسل صلوات الله عليه آله و سلّم...» (ثعالبی، م ۴۲۹: ۲۵). اثبات معجزه بودن قرآن مستلزم این بود که این کتاب و حیانی بتواند در مقابل مسئله اصلی عصر خویش یعنی شعر و شاعری بایستد و بر آن تفوق و رجحان یابد. البته این امر به طور طبیعی، دفعاً و چندان ساده صورت نگرفت. دلیل آن نیز می‌تواند این باشد که اعراب معاصر قرآن قادر نبودند تفاوت و تمایزی میان متون متداول عصر خویش با قرآن بیابند و به همین علت درصدد آن برآمدند که این متن تازه را در راستا و دایره متون متداول عصر خویش جای دهند و دلیل نامیدن و اتصاف پیامبر به کاهن و شاعر نیز شباهت میان قرآن و متن‌های شاعران و کاهنان بوده است (همان: ۲۴۳-۲۴۴).

با توجه به آنچه گفته آمد، قرآن سعی می‌کرد خود را به عنوان متن غالب در برابر شعر مطرح کند. البته نباید رابطه قرآن و شعر را رابطه‌ای صرفاً تضادگونه و مخالف بدانیم. این رابطه صرفاً بر پایه مخالفت استوار نیست، بلکه شباهت‌ها نیز مطرح است. پس از آنکه قرآن وصف شعر را از خود و شاعری را از پیامبر نفی کرد، مفسران و فقها احکام و فتوایی در رد یا کراهت شعر صادر کردند. در این نوع احکام آنچه فروگذار شده، امر مشابهت بوده و صرفاً بر تفاوت تأکید شده است. ما در این قسمت موافق و وام‌دار نظرات نصر حامد ابوزید - اندیشمند معاصر مصری - هستیم؛ مبنی بر اینکه رابطه قرآن و شعر رابطه‌ای دیالکتیکی است. برای توضیح و فهم بهتر این رابطه نیازمند آنیم که ابتدا اشاره‌ای مختصر به وجوه تفاوت و شباهت این دو داشته باشیم. قرآن درصدد بود تا در برابر تصویری که اعراب از منبع الهام و کارکرد شعر داشتند، وصف شعر و شاعری را از خود و پیامبر نفی کند. در این دوران وظیفه شاعر که سخن‌گوی قبیله خود به‌شمار می‌رفت، متفاوت با وظیفه پیامبر بود. شعر منافع قبیله شاعر را با هجو دشمنان و یاری هم‌پیمانان و مدح مردان و رهبران خودی پاس می‌داد، اما در برابر آن، قرآن به دنبال نشان دادن وضعیت بهتر و بازسای واقعیت خارجی است (همان: ۲۴۵). اما نفی صفت شعر و شاعری از قرآن و پیامبر، نفی شعر و شاعری به‌طور مطلق نیست؛ بلکه قرآن آن دسته از شاعران را نکوهش می‌کند که می‌خواهند متن قرآنی را نیز در راستای شعر خویش و بافت فرهنگی غالب جامعه قرار دهند. البته این امر تنها بر یک جنبه از این رابطه دیالکتیکی تأکید دارد. جنبه دیگر این رابطه ارج نهادن قرآن به اشعار مؤیدی بود که ریشه در وحی دینی داشتند (همان: ۲۴۶).

برخلاف متأخرانی که در رد شعر فتوا صادر کردند، مفسران دوره‌های نخست اسلامی به این رابطه دیالکتیکی پی برده و از شعر در فهم و تفسیر قرآن بهره برده‌اند. از جمله کسانی که به این نکته اشاره دارد، سیوطی است. او در اثر خود،

الإتقان فی علوم القرآن، فصلی را تحت عنوان «الاحتجاج علی غریب القرآن و مشکله بالشعر» به این مسئله اختصاص داده است. سیوطی این فصل را با سخن ابوبکر الانباری آغاز می‌کند:

«قد جاء عن الصحابة و التابعین كثيراً، الاحتجاج علی غریب القرآن و مشکله بالشعر و أنکر جماعة لا علم لهم علی النحویین ذلك، و قالوا: إذا فعلتم ذلك جعلتم الشعر أصلاً للقرآن. و قالوا: و کیف يجوز أن يحتج بالشعر علی القرآن و هو مذموم فی القرآن و الحدیث؟ قال: و لیس الأمر كما زعموه من أننا جعلنا الشعر أصلاً للقرآن بل أردنا تبیین الحرف الغریب من القرآن بالشعر؛ لأن الله تعالی قال: إنا جعلناه قرآناً عربياً [الزخرف: ۳]. و قال: بلسان عربی مبین [الشعراء: ۱۹۵]» (سیوطی، ۹۱۱: ۳۸۹).

در ادامه سیوطی به نقل داستانی می‌پردازد که در آن شخصی به نام نافع بن الأزرق به همراه نجله بن عویمر به نزد ابن عباس می‌روند و می‌گویند: «إنا نرید أن نسألک عن أشياء من کتاب الله فتفسرها لنا و تأتینا بمصادقه من کلام العرب، فإن الله تعالی إنما أنزل القرآن بلسان عربی مبین» (همان: ۳۹۰). ابن عباس درخواستشان را اجابت می‌کند و هر آنچه را می‌پرسند، با اشعاری از شعرای عرب مانند عترة، لبید بن ربیع، أباسفیان بن الحارث، حسان بن ثابت و... پاسخ می‌دهد (همان: ۳۹۰-۴۱۷).

همان طور که دیدیم، شعر در نزد مفسرانی مانند ابن عباس نه تنها مطرود نیست، بلکه تبدیل به وسیله‌ای برای تفسیر متن قرآنی می‌شود. «شناخت متن قرآنی در پرتو دیگر متون پیشین و موجود در فرهنگ، نشان می‌دهد که پیشینیان رابطه مشابهت و نیز رابطه مغایرت میان متون را در می‌یافته‌اند» (ابوزید، ۱۹۹۰: ۲۴۸).

ب) پیشینه تحقیق

قبل از اینکه به بحث اصلی خود یعنی بازتاب مسئله اسلام و شعر و شاعری در مقدمه تذکره‌های فارسی بپردازیم، باید اشاره‌ای به پژوهش محمود فتوحی در این باره داشته باشیم. وی در کتاب نقد ادبی در سبک هندی بخشی را به بررسی دین و شعر در تذکره‌های عصر صفوی اختصاص داده است (فتوحی، ۱۳۸۵: ۸۱-۸۷). البته او اشاره درخوری به پیشینه و چگونگی ارتباط قرآن و شعر نکرده و تمرکزش را بر دوره صفویه قرار داده و به همین دلیل به مقدمه لباب‌الالباب عوفی و تذکره‌الشعرای دولتشاه سمرقندی نپرداخته است. البته اشکالی در کار فتوحی نیست؛ زیرا وی پژوهش در دوره سبک هندی را متعهد شده و طبعاً می‌توانسته است از بررسی دیگر دوره‌ها صرف‌نظر کند. فتوحی ادعا کرده است که با روی کار آمدن دولت صفوی و به‌ویژه روی خوش نشان ندادن علمای دینی به شعر و شاعری، شعر غریب افتاده است و سپس ادیبان و شاعران به احیای منزلت شعر پرداخته‌اند. البته این سخن را می‌توان پذیرفت، اما باید دانست که پیشینه این بحث‌ها صرفاً مربوط به عصر صفوی نیست، بلکه در دوره عوفی و دولتشاه که پیش از عصر صفوی می‌زیسته‌اند نیز این‌گونه مباحث مطرح شده و گویا از مواردی بوده است که در ساختار مقدمه تذکره‌های فارسی می‌آمده و رعایت می‌شده است.

پ) بازتاب مسئله اسلام و شعر و شاعری در مقدمه تذکره‌ها

مقدمه تذکره‌های فارسی جایی برای بیان دیدگاه‌های اسلام درباره شعر و شاعری بوده است و تذکره‌نویسان عموماً سعی در توجیه دینی ارزش شعر و شاعری داشته‌اند.

اصلی‌ترین سؤالی که در اینجا می‌توان مطرح کرد، این است که چرا و با چه انگیزه‌ای تذکره‌نویسان به دفاع از شعر پرداخته‌اند. موضوع کار و دغدغه تذکره‌نویسان شعر و شاعری بوده و اسلام - با توجه به ظاهر آیات قرآن - به نفی آن پرداخته است. البته با توجه به گفته‌های پیشین، دیدیم که نفی قرآن و حرمت یا کراهت شعر یک جنبه از این رابطه را نشان می‌دهد و جنبه شباهت و دیالکتیکی این رابطه در آن فروگذار شده است. در منابع اصلی اسلام، یعنی قرآن و احادیث و سیره پیامبر(ص)، دیدگاه‌هایی درباره شعر و شاعری مطرح شده است و تذکره‌نویسان نیز از آن‌ها بهره برده‌اند.

پ-۱) دیدگاه قرآن درباره شعر و شاعری

چنان‌که اشاره کردیم و پذیرفتیم، رابطه قرآن با شعر رابطه‌ای دیالکتیک است. با وجود اینکه قرآن در آیاتی شعر بودن خود و شاعری پیامبر را نفی و رد کرده است، اما از این آیات رد کلی شعر و شاعری مستفاد نمی‌شود. آیات قرآن درباره شعر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- در برخی آیات شعر و شاعری طرد شده است. در آیات ۲۲۱ تا ۲۲۷ سوره شعراء، شعر و شاعری ابتدا طرد و پس از آن با شرایطی پذیرفته شده است:

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ. تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ. وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

در این آیات، قرآن شاعران را تلویحاً به دو دسته جدا و مقابل هم تقسیم کرده است: دسته‌ای از شاعران راهشان همان راه ضالین و منحرفین است و دسته دیگر از ایمان‌آوردنگان و موحدان هستند و به عمل صالح و ذکر فراوان خداوند تمایل دارند. شعر شاعران گروه نخست شیطانی و شعر گروه مؤمنان و موحدان شعری دینی و اسلامی است. قرآن فقط آن شعری را مقبول می‌داند که مؤمن و اهل عمل صالح و ذکر خداوند باشند (ر. ک. همان: ۵۲-۵۳). همچنین مفهوم «رویاری شاعران با ظلم ظالمان» نیز از عبارات پایانی این سوره دریافت می‌شود که خود نوعی پیشنهاد برای مضمون شعر است و نه تنها می‌تواند مؤید شعر باشد، بلکه به نوعی ستایش شعر و شاعران ظلم‌ستیز از آن دریافت می‌شود.

تذکره‌نویسان نیز این آیات را با تفاسیر و رویکردهای متنوعی در مقدمه‌ها آورده‌اند. عوفی در مقدمه لباب‌الالباب می‌گوید:

اختیار بعضی سیاحت بر نثر بود اختیار جمعی سیاحت بحر نظم اگرچه پیش از آن جماعت بازرگانان در دریای نظم می‌رفتند اما نهنگان خطر الشعراء يتبعهم الغاؤون سفینه هدايت ايشان را می‌شکستند آن جماعت که سرمایه از خزائن قرآن برگرفته بودند بدرقه الا الذين امنوا با خود بردند (۶۱۸: ۸).

عوفی اشاره‌ای به شرط قرآن برای پذیرفته‌بودن شعر و شاعر دارد. دولت‌شاه نیز می‌گوید: «امیه بن ابی‌الصلت که پیشوای شعراء مشرکان بوده است و آیه کریمه و الشعراء يتبعهم الغاوون در حق آن گمراه نزول کرده، دایم دعوی باطل کردی» (۸۹۲: ۶). در عبارات تذکره‌نویسان نوعی تفسیر و توجیه هست برای آنکه آیات قرآن را موافق با شعر و شاعری جلوه دهند.

۲- دسته دوم آیاتی هستند که ساحت پیامبر را مبراً از شعر و شاعری معرفی کرده‌اند. قرآن، همان‌طور که شعر بودن خود را نفی می‌کرد، «می‌کوشید که صفت شاعری را از محمد صلی الله علیه و آله به‌دور دارد، چراکه وظیفه شاعر در آن جامعه، مغایر با وظیفه‌ای بود که قرآن به محمد صلی الله علیه و آله نسبت می‌داد» (خالی ابوزید، ۱۳۸۰: ۲۴۵). آیاتی که در این دسته قرار می‌گیرند عبارت‌اند از:

۱- بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ إِفْتِرَاءُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (انبیاء (۲۱): ۵)

۲- وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ (یس (۳۶): ۶۹)

۳- وَ يَقُولُونَ أ إنا لتارکوا آلہتنا لشاعر مجنون (صافات (۳۷): ۳۶)

۴- فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِعَمَةٍ رَبِّكَ بَكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ. أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (طور (۵۲):

۲۹-۳۰)

۵- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ. وَ لَا يَقُولُ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (حاقه (۶۹): ۴۰-۴۳).

بازتاب این آیات را نیز می‌توان در مقدمه تذکره‌ها مشاهده کرد. عوفی در این باره می‌گوید:

لاجرم عقلاً از سفر دریا که سبب حصول منافع است احتراز کنند از این بود که سید رسل صلوات الله و سلامه علیه که عاقل‌ترین کل موجودات بود به سفر این دریا رغبت نکرد قوله عز من قائل و ما علمناه الشعر و ما ينبغی له در آن دور همه خلق در دریای بی ساحل نظم غریق بودند (۶۱۸: ۷).

عوفی به آیه سوره یس اشاره دارد که ساحت پیامبر (ص) را از شاعری مبراً می‌داند. در این آیه، خداوند صریحاً می‌گوید که پیامبر را شعر نیاموخته است. در تفسیر طبری ذیل این آیه آمده است:

كما حدثنا بشر، قال: ثنا سعيد، عن قتادة قوله: «و ما علمناه الشعر و ما ينبغی له». قال: قيل لعائشة: هل كان رسول الله صلی الله علیه و السلم يتمثل بشيء من الشعر؟ قالت: كان أبغض الحديث اليه، غير أنه كان يتمثل ببیت أخی بنی قیس، فيجعل آخره أوله، و أوله آخره، فقال له ابوبكر: إنه ليس هكذا. فقال نبي الله: «إني والله ما أنا بشاعر و لا ينبغی لي» (طبری، م. ۳۱۰: ج. ۱۹، ۴۸۰).

نویسنده بهارستان سخن معتقد است که نزول این آیه شریفه که مستمسکی برای عدم انشای شعر شده است، برای آن بوده که پیامبر را شاعر ندانند، چه، اگر پیامبر شاعر می‌بود، بر مردمان مشتبه می‌شد که قرآن از سرچشمه فطانت شاعرانه او جاری شده است. خداوند پیامبر را شعر نیاموخته است تا شبهه شعر بودن قرآن مطرح نشود. پیامبر گاهی بیتی بر سبیل تمثیل ادا می‌کرده است. او در ادامه سخنانش به شعر نبودن قرآن اشاره می‌کند و می‌گوید که خداوند در آن آیات فقط

شعربودن قرآن را نفی کرده است و اینکه شعر امری ذاتاً مذموم است، از آن‌ها بر نمی‌آید. غرض این بوده که شعربودن قرآن و شاعری پیامبر نفی شود و این، به‌عکس، دلیلی بر رفعت شعر و شاعران است (ر. ک. خوافی، ۱۱۶۱: ۵-۶). شاهنوازخان در این اقوال با تحلیلی تفسیرگرایانه و توجیه‌گرانه شعر را در نظر اسلام مقبول نشان داده است. شاعربودن پیامبر مکرراً در قرآن نفی شده است. باید پیامبر از این اتهام مبرا می‌شده تا نتیجتاً قرآن نیز شعر شمرده نمی‌شده است. گویا همه این تأکیدها برای این بوده است که قرآن برتر از شعر - به‌عنوان برترین هنر اعراب جاهلی - نشان داده شود. نکته درخور توجه این است که قرآن و وحی در نگرش اعراب معاصر با قرآن، پدیده‌ای جدا از واقعیت یا به‌منزله جهش از واقعیت و خرق قوانین آن نبوده است؛ زیرا اعراب به ارتباط بشر با جن اعتقاد داشته‌اند و این مبنای فرهنگی پدیده وحی بوده است. برای عربی که هم‌صحبتی شاعر با جن و الهام‌شدن شعر را درک می‌کرد و معتقد بود پیش‌گویی‌های کاهنان برگرفته از سخنان اجنه است، باور نزول فرشته و سخن او با بشر (پیامبر) ناممکن نبود (ابوزید، ۱۹۹۰: ۸۰). مشکل از آنجا آغاز می‌شد که این معاصران می‌خواستند قرآن را در همین مقوله شعر بگنجانند و پیامبر را کاهن و ساحر قلمداد کنند. در این صورت بود که قرآن نمی‌توانست به متن غالب جامعه تبدیل شود و در پایه شعر باقی می‌ماند.

پ-۲) نظرات پیامبر درباره شعر و شاعری و کیفیت برخورد او با این دو مقوله

دومین منبع رجوع تذکره‌نویسان اقوال و احادیثی است که در این باره از پیامبر نقل شده است. همچنین رفتار و سیره پیامبر نیز مورد استناد بوده است. یکی از احادیثی که بسیار مورد توجه تذکره‌نویسان واقع شده، حدیث «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٍ» است. برای نمونه، دولت‌شاه این حدیث را بدین گونه در ضمن سخنان خود درج کرده است: «حضرت بارفراغت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم همواره شعراء اسلام را عزیز و مکرم داشتی و بر زبان مبارک حضرت گذشته که إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٍ» (۸۹۲: ۶-۷). در این قول می‌توان به جنبه‌ای دیگر از همان رفتار و رابطه دیالکتیکی اسلام با شعر و شاعری پی برد. در اینجا بر جنبه مثبت شعر تأکید شده است. پیامبر شعر را حکمت خوانده و حکمت همان گمشده مؤمن است. حدیث دیگری که در مقدمه تذکره‌ها آمده، این است: «عن عبدالله بن عمرو قال: قال رسول الله "الشُّعْرُ بِمَنْزِلَةِ الْكَلَامِ؛ حَسَنُهُ كَحَسَنِ الْكَلَامِ وَ قَبِيحُهُ كَقَبِيحِ الْكَلَامِ» [الأدب المفرد: ۳۷۸]» (به نقل از قصاب، ۱۴۲۶: ۴۶). شاهنوازخان خوافی در بهارستان سخن به این حدیث پیامبر (ص) تمسک می‌جوید:

بالجمله، کلام جامع که در این باب رفع اختلاف می‌کند قول آن حضرت (ص) است که الشُّعْرُ كَلَامٌ حَسَنٌ حَسَنٌ وَ قَبِيحٌ قَبِيحٌ يَعْنِي أَنَّهُ زِيَادَتِيٌّ اسْتَدْرَجَ فِيهِ وَزْنٌ وَ قَافِيَةٌ اسْتَدْرَجَ فِيهِ وَ دَخَلَ فِيهِ حِرْمَتُ كِرَاهَتِهِ نَادِرٌ. مَدَارُ بَرِّ مَعْنَى وَ مَضْمُونٌ اسْتَدْرَجَ فِيهِ نَيْكٌ وَ إِكْرَامٌ اسْتَدْرَجَ فِيهِ وَ رَوَايَةُ فَهْمِيَّةٌ هِيَ مَشْعَرٌ بِرِئَاسَةِ مَعْنَى اسْتَدْرَجَ فِيهِ (۱۱۶۱: ۶). گویا برخورد پیامبر با شعر ناظر به محتواس است. شعر کلامی است که می‌تواند خوب یا بد باشد؛ معنای آن مهم است. شاهنوازخان با استفاده از این حدیث تأکید را بر معنا و مضمون گذاشته است. وی وزن و قافیه را اعراضی می‌داند که در حرمت و کرامت شعر اثری ندارند.

از دیگر احادیثی که در نسبت پیامبر با شعر و شاعری مطرح شده، این است: «عن عمرو بن الشَّرید عن أبیه قال: ردفت رسول الله (ص) يوماً فقال: هل معک من شعر أمیة بن ابی الصلت شیء؟ قلت: نعم. قال: هیة، فأنشدته، فقال: هیة، حتی أنشدته مائة بیت [صحیح مسلم: ۴ / ۷۶۷]» (به نقل از قصاب، ۱۴۲۶: ۴۸). شاهنوازخان این حدیث را این‌گونه انعکاس می‌دهد: «در حدیث آمده که آن حضرت، اشعار امیة بن ابی الصلت شنید و طلب زیادت کرد... آن حضرت در شأن وی فرمود: آمَنَ شعره و کفر قلبه و در روایتی آمَنَ لسانه و کفر قلبه...» (۱۱۶۱: ۱-۲).

این حدیث نیز در این باره نقل شده است: «روی أحمد من حدیث کعب بن مالک قال: قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلام: "اهجوا المشرکین بالشعر فإن المؤمن یجاهد بنفسه و ماله و الذی نفس محمد بیده کأنما تنضحونهم بالنبل" [عون الباری لحلّ أدله صحیح البخاری ۵ / ۲۲]» (به نقل از قصاب، ۱۴۲۶: ۴۷). لودی در این باره می‌گوید: «حضرت پیغمبر (ص) فرمود حسان را که اهجوا المشرکین فإن ذلك أشدّ علیهم من النبل و إن جبرئیل معک» (۱۱۰۲: ۵). در این حدیث، شعر نقشی ابزاری پیدا کرده است. شعر ابزاری است که می‌توان با آن به دفاع از اسلام در برابر کفار پرداخت. شعر در این برهه به شمشیری بدل می‌شود که شاعر باید با به دست گرفتن آن بر پیکر کفار ضربه بزند. این ضربه از طریق هجو ایشان وارد می‌آمده است. در این حدیث می‌بینیم که حتی هجو نیز اگر در خدمت اسلام باشد، پسندیده است. از اینجا می‌توان دریافت که کارکرد شعر در رد یا قبول آن در نظر اسلام تأثیری بسزا داشته است.

یکی دیگر از مباحثی که درباره رابطه پیامبر با شعر و شاعری مطرح می‌شود، برخورد پیامبر با شعر و با شاعرانی مثل حسان بن ثابت است. حسان یکی از شعرای مهم روزگار پیامبر بوده است. نام او به عنوان شاعری خدمتگزار به اسلام، در اکثر مقدمه‌ها آمده است و تذکره‌نویسان به بررسی رفتار پیامبر با او پرداخته‌اند. دولت‌شاه به نقل از کتاب شرف‌النبی درباره حسان گفته است:

حسان بن ثابت رضی الله عنه یکی از شعرای حضرت رسول صلعم بوده و همواره مدح حضرت رسول کردی و جواب شعرای اشعار کفار گفتمی و ماریه قبطیه را و خواهر او را که شیرین نام بود ملک شام به هدیه پیش رسول صلعم فرستاد... شیرین را حضرت رسالت بصله شعری که حسان به روز غزای خندق جهه رسول صلعم گفته بود بدو بخشید (۸۹۲: ۷). از این روایت می‌توان به جایگاه والای حسان بن ثابت و احتمالاً شاعران هم‌مشرّب او در نزد پیامبر پی برد. جایگاه حسان چنان رفیع بوده که - مطابق قول اختر - پیامبر را بر آن داشته است تا او را منبری برای شعرخوانی در مسجد تعیین کند. وی همچنین از قول پیامبر گفته است که حتی حوریان در بهشت به اشعار مسلمین تغنی می‌کنند (ر. ک. ۱۲۳۲: ۱۳).

لودی با استفاده از تفسیر کشاف می‌گوید که شعر در نزد پیامبر (ص) محبوب‌ترین سخنان بوده است و ایشان درباره شعرا گفته‌اند: «إن لله تعالی کنزاً تحت العرش مفاتیحه ألسنة الشعراء». نویسنده پس از این در تأکید سخنان خویش، دوباره به سخنی از پیامبر اشاره می‌کند که در آن به آموزش شعر به کودکان سفارش شده است: «علموا صبیانکم الشعر فإنه یورث الشجاعة». لودی برای اینکه به «متوسطان علم شناسایی» بفهماند که تناقضی میان آیه «الشعراء یبعمهم الغاؤون»

و حدیث «الشعراء کذاب» با این سخنان نیست، می‌گوید که این آیه و حدیث در شأن جماعت بی‌دانشی است که به‌تعلیم ابلیس اهل حجاز را هجو می‌کرده‌اند (ر. ک. ۱۱۰۲: ۵).

لودی در توجیه و اثبات ارزش دینی-اسلامی شعر، داستانی را نقل می‌کند که در تفسیر کوشی آمده است و ما بخشی از آن را پیش از این نقل کردیم:

بعد از نزول آیه الشعراء يتبعهم الغاوون، حسّان و ابن‌رواحه و جمعی دیگر از شعراء صحابه (رض) به جناب نبوت‌مآب عرض نمودند که حق سبحانه می‌داند که ما شاعریم و ابن‌رواحه گفت می‌ترسم بر این صفت بمیرم؛ حضرت رسالت(ص) فرمودند که مؤمن جهاد می‌کند به شمشیر خود و به‌زبان خود و شعری که شما در شأن کفار می‌گویید سخت‌تر است بر ایشان از تیغ و تیر، پس آیه إلا الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکرُوا الله كثيراً و انتصروا من بعد ما ظلموا نازل شد و حضرت پیغمبر(ص) فرمود حسّان را که اهج المشرکین فإن ذلک أشدّ علیهم من النبل و إن جبرئیل معک (همان‌جا).

اشعار شاعرانی که در خدمت اسلام شعر می‌سروده‌اند، مورد تأیید روح‌القدس دانسته شده است و در مقابل، شعر مخالفان اسلام، دارای ریشه‌ای شیطانی و ناپسند دانسته شده است.

در تذکرها گاه به صله پیامبر به شاعران نیز اشاره شده است. برای نمونه، در تذکره الشعراء آمده است: «و باتّفاق جمهور علما در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب عظام ایشان شعرا شعر گفته‌اند و مدایح گذرانیده‌اند و صله و تربیت یافته‌اند» (۸۹۲: ۷). در شمع/انجمن نیز آمده است: «در کتب سیر آمده که شعرای مدحت‌تراز آن حضرت صلم صدوشصت‌ونه از رجال و دوازده از زنان بودند» (بهادر، ۱۲۹۲: ۲۶). البته به نظر می‌رسد که طرح این موارد برای توجیه مدیحه‌گویی در دربارهای امرای اسلام، با توسل به مرجعیت دینی-اسلامی، بوده است. تذکره‌نویسان از این طریق سعی در درست جلوه دادن مدیحه‌سرایی و مجیز‌گویی شعرا و نیز تشویق شاهان به صله‌دادن داشته‌اند. سخن آزاد بلگرامی شاهدهی بر این مدعاست:

در نقاب احتجاب نماند که صله دو قسم است: اخروی و دنیوی. اوّل نصیب جمعی که به مدّاحی خاندان نبوت و اکابر دین، ذخایر سعادت اندوخته‌اند... و ثانی قسمت گروهی که به مدّاحی دنیاداران پرداخته و حاجت خود که لازم طبیعت بشری است قضا ساخته و صله شعر گاهی به عطای جان باشد و گاهی به عطای مال. هر دو قسم مسنون است (۱۱۷۶: ۵).

پ-۳) تفسیرهای تذکره‌نویسان

نکته‌ای که در بیشتر مقدمه‌ها به‌چشم می‌خورد، کوشش تذکره‌نویسان در توجیه ارزش شعر و شاعری از نظرگاه دین اسلامی است. ایشان به دلایل مختلف باید شعر را مقوله‌ای موجه جلوه می‌داده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که استناد به منابع دینی، یعنی قرآن و احادیث و سیره پیامبر، یکی از طرق موجه جلوه دادن شعر بوده است. قرآن، به‌مثابه اصلی‌ترین مرجع دین اسلام، نظر چندان مثبتی - البته در ظاهر - در باب شعر و شاعری ندارد. تذکره‌نویسان برای رفع این معضل، آیات قرآن را تفسیر کرده‌اند. در این سنت تفسیری بسیاری از مسائل مربوط به شعر و شاعری با استناد به احادیث و

اقوال مختلف پیامبر توجیه شده است. شاید یکی از اصلی‌ترین کارهای یک تذکره‌نویس همین کوشش او برای تفسیر آیات قرآن بوده است. نکته درخور اعتنا این است که میان این عمل تذکره‌نویسان و کیفیت برخورد مفسران با شعر در آغاز اسلام شباهتی دیده می‌شود.

ت) نتیجه

در مجموع می‌توان گفت که قرآن شعر بودن خود و شاعری پیامبر را نفی کرده است تا خود را در نظر مخاطبانی که شعر را برترین نوع کلام می‌دانسته‌اند، برتر از شعر نشان دهد. البته نباید از رابطه دیالکتیکی قرآن با شعر و شاعری غافل بود. با وجود این‌گونه رد و نفی‌ها در قرآن، بررسی محتوایی شعر در اسلام نشان می‌دهد که گاهی شعر به مرجعی برای تفسیر قرآن بدل شده است. مسائل اخیر بخش مهمی از مقدمه تذکرةهای فارسی را به خود اختصاص داده است.

تذکره‌نویسان فارسی با انگیزه‌ها و دلایل مختلف سعی در اثبات ارزش دینی-اسلامی شعر داشته‌اند. ایشان از سویی پای‌بند به اعتقادات اسلامی بوده‌اند و در جامعه‌ای مسلمان با حکومت‌های دینی می‌زیسته‌اند و از سوی دیگر، هوادار و مبلغ شعر و شاعری به‌شمار می‌رفته‌اند. ایشان که خود را درگیر تعارض می‌دیده‌اند، برای توجیه ارزش شعر و شاعری به منابع اصلی اسلام استناد کرده‌اند تا شعر و شاعری را مسئله و مقوله‌ای کاملاً موجه از نظر دین جلوه دهند. استناد به مرجعیت یا اتوریته یکی از طرق توجیه است.

تذکره‌نویسان برای اثبات ارزش دینی شعر دو رویکرد را در پیش گرفته‌اند: اول، توجیه و تفسیر آیات قرآن در این باب و دوم، استناد به احادیث پیامبر و سیره او در این زمینه. مشهورترین احادیث در این زمینه «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً» است که تذکره‌نویسان بسیاری آن را نقل کرده‌اند. ایشان بدین وسیله تلاش کرده‌اند که اولاً شعر و شاعری و ثانیاً کار خود یعنی نوشتن «تذکره الشعراء» را در نظر مخاطب موجه جلوه دهند. در مقدمه‌های فراوانی در باب نسبت و رابطه اسلام با شعر و شاعری سخن رفته است.^۱

مسئله همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

پی نوشت:

۱- پیش از آنکه چند نمونه از مقدمه‌هایی را که مسئله اسلام و شعر و شاعری در آن‌ها بررسی شده نام ببریم، باید اشاره‌ای به مقدمه دیوان سنایی نیز داشته باشیم که در آن سنایی به بررسی آیات و احادیث حول محور قرآن و شعر می‌پردازد و همچنین مانند تذکره‌نویسان دست به توضیح و تفسیر این آیات به زبان خودش می‌زند. ر.ک. سنایی، م ۵۲۵: ۹-۱۱.

اچنان‌که معلوم می‌شود این بحث‌ها در میان فارسی‌زبانان به پیش از مقدمه تذکرةها(که قدیمترین سند برجای مانده از عوفی است) برمی‌گردد و بی‌شک باید پیشینه آن را در کتب حدیثی، روایی و تفسیری و تاریخ ادبیاتی عربی قدیمی‌تری جست‌وجو نمود؛ از جمله آن‌ها که در حوزه تاریخ ادبیات هستند باید به کتاب‌های ثعالبی مانند یتیمه الدهر، و اللطائف و الظرائف اشاره کرد. مثلاً نویسنده دو بخش از کتاب اخیر را تحت عنوان «باب مدح الشعر و الشعراء» و «باب ذم الشعر

و الشعراء» به این مسئله اختصاص داده است. ر.ک. ثعالبی، م ۴۲۹: ۶۰-۶۴. این بررسی‌ها درجایی تا حدی معنادار می‌شود که بتوانیم بگوییم عوفی به عنوان نخستین تذکره‌نویسی که این بحث را در تذکره‌اش یادآور شده از این دست کتاب‌ها بهره برده است. استناد این سخن می‌تواند به خود لب‌الب‌الباب عوفی باشد که نویسنده در آنجا اشاره می‌کند که «شک نیست که درین شیوه در طبقات شعرای عرب چند تألیف ساخته‌اند و چند تصنیف پرداخته چون طبقات ابن سلام و طبقات ابن قتیبه و طبقات ابن المعتز و یتیمه الدهر که منصور ثعالبی ساخته است و دمیة القصر که تاج الرؤساء الحسین بن علی الباخری پرداخته و زینة الزمان که شمس‌الدین محمد اندخودی تألیف کرده...» (عوفی، ۶۱۸: ۱۰). هرچند عوفی اشاره‌ای به تقلید از این کتاب‌ها و به‌خصوص کتاب اللطائف و الظرائف نکرده است، اما احتمالاً در نوشتن تذکره و ساختار مقدمه آن، از آثاری که نام می‌برد و به‌تبع نویسندگان آن‌ها تأثیر پذیرفته است. ر.ک. زرقانی، ۱۳۸۸: ۴۳. ر. ک. صفوی، ۹۵۷: ۳؛ کاشانی، م. ۱۰۱۶: ۸-۹؛ نه‌اوندی، ۱۰۲۵: ۲-۴؛ لودی، ۱۱۰۲: ۴-۶؛ ملیح‌ا، ۱۱۰۴: ۵۶؛ واله، ۱۱۶۱: ۳؛ آزاد، ۱۱۷۶: ۵-۶؛ اختر، ۱۲۳۲: ج. ۱، ۱ و ۷-۱۲؛ گوپاموی، ۱۲۵۸: ۱۱؛ وامق یزدی، ۱۲۶۲: ۴۷؛ شهلاهی یزدی، ۱۲۷۷: ۱، ۲۲.

کتاب‌نامه:

- ۱- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی بن نوح (۱۱۷۶). *خزانة عامره*. تصحیح ناصر نیکوبخت، شکیل اسلم‌بیگ. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۹۰.
- ۲- اختر، احمد بن فرامرز گرجی نژاد تبریزی مولد (۱۲۳۲). *تذکره/ اختر*: ج. ۱. به‌کوشش ع. خیامپور. تبریز: بی‌نا. ۱۳۴۳.
- ۳- بهادر، محمدصدیق حسن خان (۱۲۹۲). *شمع انجمن*. تصحیح و تعلیقات محمدکاظم کهدوی. یزد: انتشارات دانشگاه یزد. ۱۳۸۵.
- ۴- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۴). *شعر و شرع*. تهران: اساطیر.
- ۵- الثعالبی النیسابوری، اَبی منصور عبد الملک (م ۴۲۹). *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*. شرح و تحقیق: الدكتور مفید محمد قمیحه. الجزء الاول. الطبعة الاولى. بیروت: دارالکتب العلمیه. ۱۴۰۳ق. ۱۹۸۳م.
- ۶- _____ . *اللطائف و الظرائف*. بیروت: دارالمناهل. ۲۰۱۰م.
- ۷- خالی ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۰). *معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن*. مترجم: مرتضی کریمی‌نیا. تهران: طرح نو.
- ۸- خوافی اورنگ‌آبادی، میرعبدالرزاق صمصام‌الدوله معروف به شاهنوازخان (۱۱۶۱). *بهارستان سخن*. تصحیح و تعلیق عبدالمحمد آیتی، حکیمه دسترنجی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۸۸.
- ۹- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۸۸). *تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی: تطور و دگردیسی ژانرها تا میانه سده پنجم*. تهران: سخن.
- ۱۰- سمرقندی، دولت‌شاه بن علاء‌الدوله بختیشاه الغازی (۸۹۲). *تذکره‌الشعراء*. بسعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون. لیدن: مطبعة بریل. ۱۹۰۰.

مسئله نسبت اسلام با شعر و شاعری در نگاهی به مقدمه تذکره‌های فارسی / ۹۰۹

- ۱۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (م ۵۲۵). *دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی*. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. چاپ هفتم. تهران: سنایی. ۱۳۶۲.
- ۱۲- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۹۱۱) *الإتقان فی علوم القرآن*. ابی بکر محقق: زمردی، فواز احمد. الطبعة الثانية. بیروت - لبنان: دار الكتاب العربی. ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۱ م
- ۱۳- شهلاهی یزدی، محمدعلی بن عبدالوهاب حسنی مدرسی (۱۲۷۷). *تذکره شبستان*. به کوشش اکبر قلم‌سیاه. تهران: گیتا. ۱۳۷۹.
- ۱۴- صفوی، سام میرزا (۹۵۷). *تحفه سامی*. با تصحیح و مقابله وحید دستگردی. طهران: مطبعه ارمغان. ۱۳۱۴.
- ۱۵- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (م. ۳۱۰). *تفسیر طبری: جامع البیان عن تأویل آی القرآن*: ج. ۱۹. تحقیق: دکتر عبد الله بن عبد المحسن التركي. قاهره: دار هجر للطباعة و النشر و التوزیع. ۲۰۰۱.
- ۱۶- عوفی، سدیدالدین محمد (۶۱۸). *لباب الالباب*. به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون. لیدن: مطبعة بریل. ۱۹۰۶.
- ۱۷- فتوحی رودمجنی، محمود (۱۳۸۵). *نقد ادبی در سبک هندی*. ویراست دو. تهران: سخن.
- ۱۸- قصاب، ولید (۱۴۲۶). *النقد العربی القادیم: نصوص فی الاتجاه الاسلامی و الخلقی*، دمشق: دارالفکر، آفاق معرفه متجدده.
- ۱۹- کاشانی، میر تقی‌الدین محمد بن علی (م. ۱۰۱۶). *خلاصه‌الشعار و زبده‌الافکار* (بخش کاشان). تصحیح عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی. تهران: مکز پژوهشی میراث مکتوب. ۱۳۸۴.
- ۲۰- گویاموی، محمد قدرت‌الله (۱۲۵۸). *نتائج‌الافکار*. به کوشش اردشیر خاضع. بمبئی: چاپخانه سلطانی. ۱۳۳۶.
- ۲۱- لودی، امیر شیرعلیخان (۱۱۰۲). *مرآت‌الخیال*. تهران: روزنه. ۱۳۷۷.
- ۲۲- ملیحای سمرقندی، محمد بن بدیع بن محمدشریف (۱۱۰۴). *مذکرالاصحاب*. تحقیق و تصحیح محمد تقوی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. ۱۳۹۰.
- ۲۳- نهاوندی، ملاعبدالباقی (۱۰۲۵). *مآثر رحیمی*. به‌اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۸۱.
- ۲۴- واله داغستانی، علیقلی خان (۱۱۶۱). *ریاض‌الشعراء* (۲ ج.): ج. ۱. تصحیح، مقدمه و فهرست‌ها از ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۹۰.
- ۲۵- وامق یزدی، سیدمحمدعلی (۱۲۶۲). *میکده*. به کوشش حسین مسرت. تهران: فرهنگ ایران زمین. ۱۳۷۱.